

کارو نقش آن در آفرینش شعر

فهرست

مقدمه

- 1- پیدایش شعر
- 2- وزن شعر
- 3- زیباییشناسی کار
- 4- لذت کار
- 5- رنج وجدائی کار
- 6- موقعیت و زندگی شاعران
- 7- گرایش هنر مندان به مردم
- 8- کار در ادوار مختلف
- 9- شهر آشوب
- 10- مفهوم و بکار بردن واژه کارگر در اشعار قدما
- 11- ایران افغانستان و جنبش های کارگری
- 12- ابوالقاسم لاهوتی نخستین شاعر طبقه کارگر

مقدمه

تمام پیشرفت و تکامل جوامع بشری مرهون کار انسان است. انسان به اثر کار توانست اراده خویش را بالای طبیعت تحمیل نماید و بالای تمام موجودات که در طبیعت زندگانی مینمایند، حاکمیت نماید. کار با ساختن ابزار شروع میشود. قدیمی ترین ابزاری که تا کنون کشف شده و شیوه زندگی اولیه ترین مردم ما قبل تاریخ و عقب مانده ترین انسان های وحشی را نشان میدهد، ابزار شکار و ما هیگیری هستند که اولی در عین حال بمتابه سلاح هم مورد استفاده قرار میگرفت ولی شکار و ما هیگیری نشان دهنده گذار از گیاه خواری صرف به مصرف گوشت نیز هست و این گام بزرگ دیگر است در گذار از میمون به انسان. گوشت خوری باعث

دو پیشرفت بسیار مهم شد. مهار کردن آتش و اهلی کردن حیوانات. این پیشرفت ها وسایل جدیدی برای رهائی انسان شدند. همانطور که انسان یاد گرفت که هر چیز خوردنی را مصرف کند، همان قسم یاد گرفت که در هر شرایط اقلیمی زندگی نماید. او در سراسر جهان قابل سکونت پراکنده شد و تنها حیوانی بود که توانست این کارها را مستقل انجام دهد. گذار از شرایط اقلیمی همیشه گرم محل سکناى اصلی انسان به مناطق سردتر که در آنجا سال به تابستان و زمستان تقسیم میشد، نیازهای جدیدی بوجود آورد. پناهگاه و پوشاک برای حفاظت از سرما و رطوبت از این جا عرصه های نوى برای کار، شکلهای نو فعالیت که پیش از پیش باعث جدا شدن انسان از حیوانات شد. انسان ها توسط توأم کردن عملکرد دست ها، ارگانهای سخن و مغز نه تنها بصورت انفرادی، بلکه همچنین در جامعه قادر شدند که عملیات پیچیده و پیچیده تری انجام دهند و توانستند که برای خود هدف های عالی و عالی تری در نظر گرفته و به آن ها دست یابند. کار هر نسلی مختلف تر، کاملتر و متنوع تر شد. کشاورزی به شکار و دامداری اضافه شد، سپس نوبت ریسندگی، بافندگی، فلز کاری، سفالگری و دریاداری رسید. همراه با تجارت و صنعت، بالاخره هنر و علوم بوجود آمدند. قبایل به ملل و دول تکامل یافتند، قانون و سیاست بوجود آمدند و همراه با آنها انعکاس پندار آمیز چیزهای انسانی در ذهن انسان - یعنی مذهب بوجود آمد. در قبال تمام این تصویرات، محصولات کم اهمیت تر دست انسان - که در ارتباط به نظر میرسند که بر جوامع انسانی تسلط دارند - به عقب رانده شدند، و این بیشتر به این علت بود که ذهنی که طرح کار را ریخته بود. در همان ابتدای تکامل جامعه (که فی المثل در حالت تشکیل خانواده بدوی بود) قادر بود که کاری را که طرح آن ریخته شده است، بوسیله دست های دیگری بجز دست خود اجرا کند. تمام فضایل برای پیشرفت سریع تمدن به ذهن، به تکامل و فعالیت مغز نسبت داده میشد. انسانها عادت کرده اند که اعمال خود را برخاسته از افکار شان بدانند و نه نیازهایشان (که بهر حال در ذهن منعکس شده و توسط آن درک میشود) و از اینرو به مرور زمان آن جهانبینی ایده آلیستی بوجود آمد که بخصوص بعد از انحطاط جهان کهن بر اذهان انسان ها غالب بوده است. این جهان بینی هنوز چنان بر آن ها حاکم است که حتی مآثر یالست ترین طبیعیون مکتب داروین هنوز هم قادر نیستند که اندیشه روشنی از منشأ انسان داشته باشند. زیرا بعلت این تأثیر ایدئولوژیک آنها سهمی را که توسط کار ایفا شده است تشخیص نمیدهند. بدین ترتیب در هر قدم بیاد میاوریم که ما بهیچ وجه با طبیعت مانند یک فاتح نسبت به مغلوبین یا مانند کسی که خارج از طبیعت استاده است رفتار نمی کنیم - بلکه ما با گوشت خون و مغز

متعلق به طبیعت هستیم و در میان آن هستیم و کل سیادت ما بر آن در واقع ناشی از این حقیقت است که ما بر تمام مخلوق های دیگر این امتیاز را داریم که قادریم قوانین آنرا یاد بگیریم و آنها را بدرستی بکار ببریم ؛ و در حقیقت هر روزی که میگذرد مادر ک بهتری از این قوانین بدست آورده و نتایج فوری تر و دورتر دخالت خود در مسیر سنتی طبیعت را می فهمیم . بطور خاص بعد از پیشرفت های پر توانی که در قرن حاضر در علوم طبیعی رخ داد ما بیش از گذشته در موقعیت هستیم که حتی دورترین عواقب طبیعی لا اقل فعالیت های تولیدی روزمره خود را فهمیده و کنترل کنیم . ولی هرچه که این پیشتر رود ، بهمان اندازه انسانها نه تنهایگانگی خود را با طبیعت حس میکنند بلکه آنرا میفهمند و باز بهمان اندازه تصورات بی معنی و غیر طبیعی تضاد بین شعور و ماده، انسان و طبیعت ، روح و جسم که پس از انحطاط عهد کهن کلاسیک در اروپا بوجود آمد و در مسیحت بعد اعلی رسید ، غیر ممکن میشود. کار هزاران سال برای ما لازم بود که کمی یاد بگیریم که اثرات طبیعی دورتر اقدامات خود را در زمینه تولید بیاموزیم . ولی یادگرفتن اثرات اجتماعی دور تر مشکل تر بوده است. هنگامی که اعراب تبخیر عصاره هارا یاد گرفتند هرگز بخاطر شان خطور نمیکرد که با چنین کاری آن ها یکی از عمده ترین سلاحهای نابودی بومیان قاره امریکارا که هنوز هم کشف نشده بود فراهم میکردند و بعدها هنگامی که کولومبوس امریکارا کشف کرد ، او نمیدانست که با این کار پایه تجارت بردگان سیاه را میریزد و عمر دوباره ای به برده داری که مدتهای مدیدی بود که در اروپا از بین رفته بود ، دمید. انسان های که در قرن های هفده و هجده میزیستند برای بوجود آوردن ماشین بخار زحمت میکشیدند، تصور اینرا هم نمیکردند که دارند ابزار می بوجود می آورند که بیش از هر ابزار دیگری در مناسبات تولیدی در سراسر جهان انقلاب پدید خواهد آورد . بخصوص در اروپا با تمرکز ثروت در دست یک اقلیت و سلب مالکیت از یک اکثریت عظیم ، این ابزار مقدور بود که در ابتدا باعث تسلط اجتماعی و سیاسی بورژوازی شود، ولی بعداً باعث مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا گردید که این فقط میتواند منجر بسرنوشتی بورژوازی و از بین رفتن تمام آنتاگونیسم های طبقاتی گردد . ولی در این زمینه نیز در اثر تجربه طولانی و غالباً بیرحم و بوسیله جمع آوری و تحلیل مواد تاریخی ما بتدریج یاد میگیریم که بینش روشنی از اثرات غیر مستقیم و دورتر فعالیت تولیدی خود کسب کنیم و بدین طریق فرصتی بدست می آوریم که این تأثیرات را کنترل کرده و تنظیم نمائیم. ولی این تنظیم چیزی را بیش از شناخت ایجاد میکند . این تنظیم یا انقلاب کامل در شیوه های تولیدی که تا کنون وجود داشته و همراه با آن یک انقلاب در کل

نظام اجتماعی معاصر را می‌طلد. تمام شیوه های تولیدی که تا کنون وجود داشته اند بمنظور کسب فوری ترین و مستقیم اثر کار بوده اند. عواقب بعدی که فقط بعداً ظاهراً شده و از طریق تکرار تدریجی تراکم مؤثر واقع میشوند. کاملاً مورد غفلت قرار می‌گرفتند. مالکیت اشتراکی اولیه زمین از یکطرف منطبق بود بر یک سطح تکامل موجودات انسانی که در آن افق آنها بطور کلی محدود به آنچه بود که بلافاصله در دسترس بود، و از طرف دیگر متضمن زیادی زمین بود که برای تصحیح نتایج بد اجتماعی این نوع بدوی اقتصاد فرستی بدهد. وقتی که این زمین اضافی تمام شد، مالکیت اجتماعی نیز بزوال گرائید. ولی انواع عالیتر تولید منجر به تقسیم نفوس به طبقات مختلف و بنابر این آنتاگونیسم طبقات حاکم و طبقات تحت ستم گردید و بدین طریق منافع طبقه حاکمه عامل محرکه تولید شد، چه تولید دیگر محدود به تدارک ساده ترین مسائل معاش برای مردم تحت ستم نبود. این امر در شیوه تولید سرمایه‌داری که امروز در اروپای غربی حاکم است به کامل ترین وجهی عملی شده است. افراد سرمایه‌دار که تولید و مبادله را تحت تسلط دارند، قادرند که صرفاً به فوری ترین اثرات نافع اعمالشان بپردازند. در حقیقت حتی این اثر مفید - از آنجا که مسئله مفید بودن یک کالا است که تولید یا مبادله میشود - از نظر دور میشود و نفعی که از فروش بدست می‌آید بصورت تنها انگیزه در می‌آید.

پیدایش شعر

شعربا پیدایش کار انسان ها بوجود آمده است. جامعه شناسان در مورد پدید آمدن هنرها نظریات و فرضیه های جالب و دلچسپی ارائه نموده اند. به موجب یکی از این فرضیه ها " خاستگاه نخستین هنرها، زندگی واقعی بوده است. فعالیت های هنری در آغاز، جز لاینفک فعالیت های ضروری حیات فردی و اجتماعی شمرده میشد و از اینرو واقعیت، صریحاً در آثار هنری، انعکاس می‌یافت." 1. واقعیت نیازهای اساسی انسانهای ابتدائی بود که برای برآوردن آن لازم بود، انسان ها تلاش کنند و احتمالاً بانخستین واکنش های حیات، جلوه های از اقسام هنر هارا نیز باخود همراه داشته است: " به اتکای اکتشافات علوم اجتماعی میتوان گفت که: شعر، موسیقی، رقص، پیکرنگاری، پیکر تراشی و دیگر فعالیت های که امروز مدلول " لفظ هنر" است، از نخستین جلوه های حیات انسانی است. انسان ها از آغاز همچنانکه ابزار و سلاح میساخت و خوراک و پناه گاه میجست، دست به

کارهای هنری میزد، پایکوبی و دست افشانی میکرد، ترانه میخواند و پیپکر میساخت" 2 در این میان شعر حالت ویژه ای دارد، چراکه شعر خود شکل ویژه ای از گفتار است. به قول "جرج تامسون" اگر بخواهیم خاستگاه آنرا بشناسیم باید از خاستگاه گفتار سر درآوریم و این جستجو مارابه بر رسی خاستگاه خود انسان میکشاند، چون گفتاریکی از خصوصیات متمایز انسان است. 3 "تامسون" حتی زبان شعر را ابتدائی تر از زبان مشترک میشناسد. 4 بدین ترتیب گفته میتوانیم که شعر و کار در نخستین سپیده دم تلاش بشر برای زندگی در کنار هم قرار داشته و پیاپی هم تکامل نموده است. از جامعه شناسی هنر چنین استنباط میشود که شعر از بطن کار انسان زائیده شده و در آغوش آن به بالندگی رسیده است. این در آمیختگی شور انگیز را یکی از زیباییشناسان چنین توضیح میدهد "... دیده ایم که در مراحل ابتدائی حیات انسانی، کار بصورت گروهی است، افراد هر گروه برای غلبه بر مشکلات توان فرسای پیش از تاریخ مشترکاً و بطرزی هماهنگ کار میکردند و چون هر کاری؛ مثلاً: غلتاندن سنگ یا کندن خاک یا فروانداختن درخت یا پاروزدن، مرکب از حرکات مکرر و منظم است. مردم ابتدائی در حین کار جمعی رفتار موزون داشتند و با یکدیگر پس و پیش میرفتند. هماهنگ، دست هارابالا و پائین میبردند، ابزارها را به کار می انداختند و دم میزدند. همانطور که هیزم شکنان کنونی هنگام تیر زدن به چوب نفس خود را به شدت و با صدا از سینه بیرون میرانند، مردم ابتدائی نیز موافق حرکات موزون خود شهیق و زفر میکشیدند (5) و از حنجره های شان اصوات خارج میکردند. اصوات ناشی از حنجره که با اصوات ناشی از برخورد ابزار های کار، بر مواد مورد عمل ملازم بودند، به سبب و زن کار، بهره ای از هماهنگی داشتند، بدیهی است که انسان های ابتدائی در ضمن کار به مقتضای احوال خود، کلماتی هم بر زبان میراندند. از این کلمات که در نظر آنان عوامل جادویی بشمار میرفتند و ضمناً بوسیله " فریاد کار" و " صدای ابزار" قطع میگرددند، ترانه های ابتدائی فراهم آمد. همچنانکه وزن کار موجب موزونیت بدن و اصوات انسان و پیدایش ترانه شد، اصوات ابزارهای کار هم انسان را به ساختن ابزار های موسیقی کشاند، حتی برخی از ابزار های موسیقی، مستقیماً از ابزارهای کار پدیدآمدند. از این جمله است بسیاری از سازهای زهی باستانی که با الهام از کمان ساخته شدند و یکی از ساده ترین آنها چنگ است. 6

وزن شعر و کار

اساس برخی از مختصات فنی شعر نیز از کار استخراج شده است. مثلاً: وزن "دالامبر" در قرن هجدهم گفته بود که: " که فکر و تصور وزن از ضربه های موزون کار (کادانسه)

Cadance

ویتهای کارگران بدست آمده ، نه آواز پرندگان مهاجر. تامسن میگوید: " وزن را میتوان به مفهوم وسیع آن مجموعه ای از صوت تعریف کرد که از توالی منظم فاصله وزمان برخوردار است . وزن البته خاستگاه تن کردشناختی دارد واز این لحاظ ، نزدانسان و حیوان مشترک است. " 7 . موصوف در بیان این واقعیت که وزن در نزدانسان از کاربرد ابزار سر چشمه گرفته، مثال می آورد که کودکان هنگام که نوشتن یاد میگیرند ،اغلب زبان خود را همزمان با حرکات دست های شان می چرخانند ویاحتی واژه های را بلند تلفظ میکنند. نه بخاطر آنکه کسی صدای شان را بشنود، بلکه برای آنکه در هدایت قلم به انگشت های شان کمک کنند ،آنچه در حقیقت اتفاق می افتد "گسترش" از اندام های حرکتی دست به ناحیه مجاور آن در مغز است که زبان را اداره میکند . وقتی کودک در اثر ممارست زیاد پیشرفت کرد ، پدیده "گسترش" نیز محو میگردد" 8 . این عقیده بر مبنای این فرضیه بنا شده بود که براساس آن ادعایمیشد : " گفتار تطور عمل انعکاسی اندام های صوتی است که ضمن فعالیت های عضلانی به منظور استفاده از ابزار ، روی میداد. وقتی دست ها حرکت دقیق تری یافتند ، اندام های صوتی گویا تر شدند تا آنکه آگاهی بیدار شده، بر این عمل های انعکاسی چنگ انداخت و آن را بصورت نظامی از تباطی، تکامل بخشید" 9. واضح نظریه مذکور در بر رسی وسیع" ترانه های کار" به تأثیر شگفت انگیز وموزون این ترانه ها در تولید وخاصه تأثیر آنها در آسانی کار ، پی برد ودریافت که فی المثل، ریسنده نخ میپندارد که آواز خواندنش ، وی را در چرخاندن دوک نخ ریزی کمک میکند ودر واقع به دوک هم کمک میکند. وی می افزاید : " ترانه های کار در همه مراحل فرهنگ سراسر جهان - بجز جائی که صدای ماشین آن را خاموش کرده به حد وفور وجود دارد . این ترانه ها هرگاه که مردم اولیه سرگرم کار بدنی میشوند، بطور خود بخودی بر لب های شان جاری میگردد وحرکت سرکوب ناشدنی به جریان یکنواخت زنده گی روز مره آن ها بخصوص زنان می افزاید " 10. بدین تر تیب از نظر فرضیه "بوخر" وزن گفتار انسانی از پویش کار ، ریشه گرفته است . " جرج تامسون" در اثبات صحت نتیجه گیریهای "بوخر" به تحلیل

اصول ساخت ترانه مبادرت کرده است . تامسون میگوید: " کار پاروزنی قایق شامل عمل عضلاتی ساده ایست که بدون هیچ دگرگونی در فاصله های منظمی تکرار میشود . فریاد مکرری که در ساده ترین صورت خود دو هجائی است ، زمان را برای قایق رانان فاصله بندی میکند

زیبائی شناسی کار

وقتی کار در هنر مطرح میشود پای " زیباشناسی " و زیبائی کار هم بمیان کشیده میشود و کار به عنوان مقوله شگرف و جامع به تجلی در میآید که زیبائی آن را از نظرهای گوناگون میتوان بررسی کرد . چون تمام احساسها و معیار های راکه بشر برای درک زیبائی به کار برده است، در جریان کار بوجود آورده است. پس زیبائی شناسی هم فرایند کار است . از قول یکی از اندیشمندان آمده است: " زیبائی شناسی اگرچه نامکتوب و پراکنده - توسط زحمتکشان پیریزی شد . " و در توجه این بیان گفته است: " محتوای استتیک روند کار ... تابع قوانین زیبائی و در درجه نخست تابع (کارمادی)، یعنی آن بخش از فعالیت های بشری است که متوجه شکل دادن به ماده ، به منظور برآوردن نیازهای حیاتی اوست. در واقع خود لذت بردن از زیبائی و "گوش موسیقی شنو" و "چشم شکل شناس " که لازمه آن هستند، مدت ها پیش از اینکه هنر به عنوان شکل خاصی از فعالیت بشر پدیدار گردد ، در جریان کار به ظهور رسیده و تکامل یافته بود " کار به عنوان سر چشمه زیبائی و طبیعی ثانوی و "آفریننده ای دیگر " ، که موهبت شگرف و جادوئی اش ، سیراب ساختن روح و شاداب کردن جسم است، در این عرصه رخ مینماید . غرور لذت بخشی که محرک توانائی های جسم و عقل است، غرور ولذتی که خستگی جسمی و فکری در پرتو آن رنگ میبازد . ابتکار خلاقیت ، نو آوری ، تغییر و شکل بخشی ، هماهنگی و ایجاد توازن ، تمرکز حواس و تکاپوی اعضای بدن در گرم گرم کار به حس زیبائی شناسی ، گستره خیره کننده میدهد، تا شکل های برجسته و معنی دار بیافریند. حرکات تندیس شگفت آور انسان به تکاپوی خلاق مغز ، حرکت دست ها و پاها و چشمها و... منبعی فیاض و تمام نشدنی از مضمون های هنری است که (زیبائی شناسی کار) به آن عنایت دارد . اوج این زیبائی ها در شرایطی که کار بصورت آزاد و خلاق ارائه میگردد، جلوه گر میشود و مصداق بارز آن را میتوان در بازی که از شائبه سود جوئی خالی است، دید . عرصه ای که اندیشه به تصویر کشیده میشود و در منظره قرار میگیرد . در کار یک کشاورز

، یک کارگر، یک نقاش ، یک بازیکن فوتبال ، یک بازیگر تئاتر و یک شاعر آن هیجانانگیز و واکنش‌ها و واکنش‌های که به تجلی می‌آید تصویر پویه‌های مغز و روح است و آنگاه که جهد و جداها به ثمر میرسد و در (جادوی ترکیب) بر آوردتماشائی می‌نشیند ، سر شار از بهانه‌های بکروبیسیط در قلمرو هنر است.

لذت کار

لذت کار به آزاد بودن کار و خلاقیت آن بستگی دارد . " کار دلخواه که موجب برآوردن نیازهای انسان میشود ، ننتها لذت بخش است بلکه زندگی رانیز ارزشمند میکند 11. " گورکی میگوید: "به محض آنکه اشتیاقی برای کار کردن پیدانمودم ، احساس کردم که اره کردن چوب و کندن زمین و پختن نان ، چیزها نیست که میتوان ؛ مثل آوازخواندن ، بالذت انجام داد" 12. گورکی در بیان اهمیت کار به صورت مطلق تا آنجا پیش میرود که باصراحت تمام میگوید: "...برای هر کارگری که احمق نباشد ، اهمیت کار بمثابة پایه رشد فرهنگی بشریت روشن و قابل درک خواهد بود" . پاولوف "زیست شناس معروف روسی در رابطه به فعالیت بشر از عاملی بنام "انعکاس هدف" صحبت میکند. بنا بر تعریف او "انعکاس هدف" عبارت است از: شورخالص و فداکارانه ای که میتواند کسی را تا حد از خود گذشتگی پیش ببرد و در عین حال مهار شود . پاولوف تمام زندگی بشر ، پیشرفت و فرهنگ آن را نتایج "انعکاس هدف" و کوشش های مردمی میدانده می‌کوشند به هدفی که برای خود در زندگی تعیین کرده اند ، دست ، یابند 13. این در صورتی است که اجبار به کار کردن ، لذت کار را از بین نبرد "پاولوف" می‌افزاید: " اگر انگیزه های بزرگ آدمی ، بارها از عهده لذت بردن برنیاید ، اگر وظیفه انعکاس اصلی ، بطور پیوسته کاهش یابد در این صورت حتی غریزه زندگی و دل بستگی به زندگی ، ساختگی و ظاهری میشوند .

رنج وجدائی کار

اما زمانیکه کار در مناسبات اجتماعی از روابط نا متعادل و ظالمانه تأثیر پذیرفته و کار به اثر ترس از فقر و تنها برای امرار معاش و تأمین نسبی آن انتخاب شده و رابطه آن نیز بر اساس بهره کشی ظالمانه و استثمار باشد ، کار دیگر لذت بخش نیست . کار که در آغاز آنچنان واسطه وحدت تنگاتنگ انسان های ابتدائی بود

ودر آغوش خود رقص موسیقی و شعر را پرورش داد، بتدریج عامل پراگندگی وجدائی انسان هاشد. بشر تجربه اندوخت و به تخصص دست یافت. ناچار هر کس به کار مشخص پرداخت و کار های گوناگون و گروه های مختلف پدیدار شدند و تناس طبیعی از بین رفت. با پیشرفت و تکامل ا بزار سازی مالکیت خصوصی رشد یافت ؛ عده ای از انسان ها موفق شدند پاره ای از امکانات را در انحصار خود قرار دهند ، بسیاری از این امکانات بی بهره ماندند، گروه اندکی از مردم غنی و انبوهی بزرگ مردم محروم شدند. وحدت جادویی نخستین از میان رفت. جدائی از کار، طبقه خاص و فرهنگی خاص را بوجود آورد. پایگاه والای وحدت مدار و هنر آفرین کار در نظر عده ای سیر نزولی پیمود و این حقارت حتی در اندیشه نوابغ و بزرگان چون " افلاطون " انعکاس پیدا کرد ، تا جائی که همه کار هائی یدی را عامیانه و مبتذل خواند و در مدینه فاضله خود مزدوران را لایق سروری جامعه ندانست . شاگردش ارسطو هم به راه او رفت و چنین نوشت : " خداوندان امتیازات اجتماعی ، نباید صنعتگری یا داد و ستد کنند و جامعه ای که دارای پیشه وران و جنگجویان اندک باشد ، کمال نمی یابد " 14 یک جامعه شناس در باب ویژگیهای طبقه خواص به نکات جالبی اشاره میکند : " آنان قسمت بزرگی از اوقات خود را به فعالیت های تقنی و تشریفاتی اختصاص دهند، تعارف های طولانی و آداب وقت گیر ، دیدوبازدید ، غذا خوردن ، لباس پوشیدن و فعالیت های بیهوده ای از قبیل خیال پروری و خرده گیری و ژاژخائی و هزل گوئی ، در عین حال که خواص را از بیکاری میرهانند ، امتیازات بزرگ آنان را نیز که بیکاری و بیگانگی با کار تولیدی باشند ، به جامعه اعلام میدارند ؛ مثلا : خواص با خوش پوشی و تن آرائی به مردم ابلاغ میکنند که ایشان بر خلاف عوام الناس نیازمند و گرفتار کار های خشن و لطافت زدای یدی نیستند. پیراهن چسپان ، یقه بسته ، دستکش سفید ، کفش و لباس تنگ و ظریف و کلاه بلندوسنگین مانند کلاه "سلیندر" اشراف اروپا و کلاه " قلنسو " قاضیان و "دنیه" (بزرگان پیشین ایران) همه حکایت از این میکنند که صاحبان این پوششها از کارهای تولیدی بی نیاز و برکنار بودند." 15 . تادیر زمانی هنر نیز در سلسله مراتب کار عملی جزو مشاغل بود که خواص جامعه آن را در اختیار می گرفتند تا هنر مندان مطابق ذوق آنها دست به هنر آفرینی زنند. محصول هنری - به عبارت بهتر شخص هنرمند - در این شرایط گاهی دست بدست میشد . چنانکه "قطران" تبریزی متجاوز از ده مخدوم داشت و "پترارک" ایتالیائی به چندین خانواده خدمت میکرد 16. این هنر مندان به ثروت و مکننت هم میرسیدند ؛ بطور مثال: دربار

سامانیان "رودکی" را غرق نعمت کرد چندان که بقول "نظامی عروضی" چهار صد شترزیربونه داشت. 17. امیران ترک نژاد غزنوی که میان مردم بومی پایگاهی نداشتند - به تبلیغ شاعران نیاز مند بودند و در جلب حمایت آنان میکوشیدند "مسعود غزنوی" به هنگام ورود به غزنین به هر یک از شاعران ستایشگر خود بیست هزار درهم و به "عنصری" و "زینتی" پنجاه هزار درهم بخشید. در رکاب "عنصری" چهار صد غلام حرکت میکردند. 18. محمود غزنوی در برابر هر یک از قصاید "غضایری رازی" به او هزار سکه طلا میپرداخت و "ناصرالدین چغانی"، فرخی سیستانی "را برای یک قصیده، بیست و چهار اسپ پاداش داد.

ادامه دارد